

درس اول

خدایا خدایا فقیری به سوی تو آمده است

خدایا!

از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار زیرا تو بسیاربخشنده هستی.

پروردگارا، آنچه را که به وسیله‌ی فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن!

روزی که هر کسی، آنچه را از کار نیک به جای آورده، حاضر شده می‌یابد.

پروردگارا، در دلم نور و بینایی و فهم و دانش قرار بده.

پروردگارا، مرا با هدایت به سخن بیاور و به من پرهیزکاری الهام کن و مرا به روش الهی موفق کن.

الهی، اگر من سزاوار رحمت تو نیستم تو خود سزاواری که با لطف بی‌کران خود، بر من بخشش روا داری.

و خداوند به شما وعده‌ی آمرزش و بخشش از جانب خود می‌دهد.

ای خدای من

دیدار تو میل و خواسته‌ی من و خشنودی تو آرزویم است .

پس دیدار و خشنودیت را به من عطا کن (برایم فراهم کن).

درس دوم

خورشید عدالت

شهر انبار

پرده‌ی اوّل

آیا شنیده‌اید که خلیفه‌ی مسلمانان به سوی شهر انبار می‌آید؟

آری ... و به گرمی از او استقبال خواهیم کرد.

از او استقبال خواهیم کرد، همان‌طور که از پادشاهان ساسانی خودمان در گذشته استقبال می‌کردیم.

خوب است ... خوب است ...!

در روز مقرر

ثروتمندان و توانگران به سوی دروازه‌ی شهر روانه شدند.

امیر آمد... امیر آمد...

در این هنگام سواران از مرکب‌های خود (اسب‌های خود) برای استقبال امیر مؤمنان پیاده شدند و برای بزرگداشت و احترام به او مطابق عادتشان در استقبال از پادشاهان، اقدام کردند.

امام علی (ع) از کار آنها تعجب نمود، پس فریاد زد:

منظورتان از این کاری که کردید، چیست؟

این عادت ماست، با آن حاکمان (پادشاهان) را گرامی می‌داریم.

با این کارها فرمانروایان چه نفع و سودی می‌برند؟ همانا شما بیهوده خودتان را به زحمت و مشقت می‌افکنید.

ای امیر...! برای تو و همراهانت غذایی و برای چارپایان شما علفی فراوان تهیه کرده‌ایم.

همانا ما از خوردن چیزی از اموال شما خودداری می‌کنیم مگر با پرداختن مبلغ (بهای آن).

ای خلیفه! این‌ها هدیه‌هایی هستند ... از اموال و چارپایان و ... عادت کرده‌ایم که مثل آنها را به پادشاهانمان تقدیم کنیم ... امیدواریم که آنها را از ما قبول کنی ...!

اگر دوست دارید که آنها را بگیریم، عیبی ندارد و آنها را به عنوان مالیات و خراجتان حساب می‌کنم!

آیا مانع هدیه‌دادن ما می‌شوی؟! درحالی که ما عادت کرده‌ایم که از خشم پادشاهان با دادن هدیه‌ها، در امان باشیم!

نه ... نه ... اگر کسی شما را ناراحت کرد، مرا خبردار سازید.

و بعد از گذشت مدتی ...

پرده‌ی دوم

روزها نزدیک عید قربان بود ... مردم در شادمانی و سرور بودند. دختر امیر مؤمنان نزد مسؤول بیت‌المال رفت و از او گردن‌بند مرواریدی به مدت سه روز به امانت گرفت.

علی (ع) گردن‌بند را دید و آن را گرفت و نزد مسؤول بیت‌المال آمد و گفت:

این چیست؟ آیا به مسلمانان خیانت می‌کنی؟!

ای علی! عهد و پیمان و مسؤولیت خود را فراموش نکرده‌ام. او گردن‌بند را به صورت امانتی قابل برگشت و تضمینی گرفته است.

اگر او آن را به صورت غیر امانت می‌گرفت، بی‌شک دستش را به خاطر دزدی قطع می‌کردم ... بپرهیز از این که بار دیگر به انجام دادن چنین کاری دست بزنی، در غیر این صورت مجازات من به تو می‌رسد!

دخترش دستور را شنید، پس گفت: ای پدرجان (پدرم) ...! من دختر خلیفه‌ی مسلمانان هستم ...!

پس پاسخ داد: ای دختر علی بن ابی‌طالب! آیا تمامی زنان مهاجر در این چنین عیدی با چیزی همانند این، خود را می‌آرایند؟!

درس سوم

به زودی نشانه‌های خود را به ایشان نشان خواهیم داد

خداوند قرآن را به تدریج برای هدایت انسان فرستاد (مسئلاً این قرآن به آیینی که استوارتر است هدایت می‌کند) قرآن تمام افراد بشر را با فرهنگ‌های متفاوتشان و در تمام زمان‌ها، مورد خطاب قرار می‌دهد.

به همین خاطر است که می‌بینیم شیوه‌های دعوتش با یک‌دیگر اختلافات فراوانی دارد. قرآن حجّت‌ها و دلایل گوناگونی را به کار گرفته است تا تمامی گروه‌های مختلف را در بر بگیرد. (و به راستی ما در این قرآن از هرگونه مثلی برای مردم آشکار و روشن ساخته ایم).

و آیات علمی در قرآن برخی از این استدلال‌ها هستند که انسانی را که دلش کاملاً آرام و مطمئن نمی‌شود مگر از راه دانش و تجربه، مخاطب قرار می‌دهند.

و اینک به بعضی از این آیات توجه کن:

تاریکی‌های دریا

(با مانند تاریکی‌هایی در دریایی ژرف است که موجی آن را می‌پوشاند [و] روی آن موجی [دیگر] است... تاریکی‌هایی است که روی همدیگر قرار گرفته اند.)

قرآن درباره پدیده‌ی تاریکی دریا به گونه‌ی شگفت‌انگیزی به ما خبر داده است و این موضوعی است که کشف نشده مگر در قرن اخیر.

در حقیقت انسان در گذشته قادر نبود که بیشتر از بیست متر در دریا غواصی کند (به زیر آب برود) ... و در آنجا تاریکی نبود.

اما هم اینک او (انسان) در اعماق دریا به کمک تجهیزات جدید بیشتر از دویست متر به خوبی غواصی می‌کند و در آن جا تاریکی شدیدی می‌یابیم...

آیه شکلی دیگر از دریا را به ما می‌دهد (نشان می‌دهد) و آن طبقات مختلف از تاریکی است که هر از دیگری تاریک‌تر هستند.

اکتشافات جدید ثابت کرده‌اند که پرتو نور از هفت رنگ تشکیل می‌شود (به‌وجود می‌آید). و رنگ سرخ اولین رنگی است که در دریا مخفی و محو می‌شود، یعنی، اگر غواصی بشدت مجروح گردد و خون از او جاری شود، خونس جزی به رنگ سیاه مشاهده نمی‌شود.

وهر رنگی که مخفی و پنهان می‌شود (محو می‌گردد) بخشی از تاریکی را به‌وجود می‌آورد و آخرین رنگ‌ها همان رنگ کبود (آبی) است که در عمق دویست متری پنهان می‌گردد و از آن جا [به بعد] تاریکی مطلق است.

پادماڊه

(و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم، امید است که متذکر شوید)

خداوند انسان را آفرید و از او جفت نر و ماده قرار داد (همانا ما شما را از مرد و زنی آفریدیم) و این دستگاه [آفرینش] به انسان بسنده نکرد (محدود نشد) بلکه عالم گیاهان را در بر گرفت (و از هر گونه میوه‌ای در آن، دو جفت قرار داد)

علاوه بر آن در آیهی بعدی شمول و گستردگی بیشتری می‌بینیم (و از هر چیزی جفت آفریدیم) و کلمه‌ی "شیء" بر جامد نیز دلالت می‌کند! پس آیا در جمادات نیز زوج (نر و ماده) وجود دارد؟!

و در سالیان اخیر دانشمندان فیزیک کشف کرده‌اند که الکترون زمانی که پیرامون هسته‌ی ماده می‌چرخد، گویی آن جا جسم کوچک نا شناس دیگری هست که باری را حمل می‌کند که مخالف بار الکترون است و "پادِ ماده" نامیده شده (نامیده می‌شود) پس دانشمندان نتیجه گرفتند که هر جسمی ضدّی دارد.

المادّة!

همانا فیزیکدان مسلمان - محمد عبد السلام - برنده‌ی جایزه نوبل در فیزیک و کسی که پژوهش‌های مهمّی در موضوع پادماده‌ها انجام داده است، بعد از دستیابی‌اش به جایزه بیانات شگفت‌آوری را اظهار کرده‌است، در آن جا که به آیه‌ی قرآنی اشاره می‌کند (و از هر چیزی دو گونه "نر و ماده" آفریدیم ...) که این آیه همانند احساسی پنهانی و الهامی قوی برای او در خلال پژوهش‌هایش درباره‌ی پادِ ماده‌ها بوده است.

در حقیقت ورود این حقایق بزرگ و دقیق بر زبان انسانی درس نخوانده که در محیطی بی‌فرهنگ زندگی کرده است، دلیلی است که او آن‌ها را از کسی که راز آسمان‌ها و زمین را می‌داند، فرا گرفته است (بگو کسی که راز آسمان‌ها و زمین را می‌داند، آن را فرو فرستاد).

درس چهارم

مادر شهیدان

دختر جوان شاعر در خانه‌ی سروری و ریاست و دلآوری و سخنوری پرورش یافت. پدرش رئیس قبیله و دو برادرش از فرماندهان و سواران (دلوران) آن بودند.

اما ... چگونه [این] طراوت و شادمانی برایش پایدار می‌ماند (می‌توانست پایدار بماند)، درحالی که او پدر و دو برادرش را در جنگ‌های قبیله‌ای از دست داده بود؟! دختر جوان مصیبت و اندوه شدید احساس می‌کرد.

تا این که نور خورشیدی نوین بر شبه جزیره تابید ... "خنساء" نزد پیامبر (ص) آمد ... آیات را شنید ... احساس کرد که آرامش در دلش افتاده است... برخی از اشعارش را سرود (خواند) و پیامبر (ص) آن‌ها را شنید و از او خواست تا بیشتر شعر بسراید ...

و این چنین دختر گریان عرب متحوّل شد ... آیات [مربوط به] رستاخیز و قیامت و بهشت و دوزخ و نیکی و احسان زندگی تازه‌ای را به او چشاند.

پسران خود را با این ارزش‌ها پرورش داد (تربیت کرد) و بعد از چند سال هنگامی که جنگ‌ها شدت گرفت و سپاهیان ایمان و نور برای رویارویی با کفر و تاریکی روانه شدند، خنساء چهار فرزندش را جمع کرد و گفت:

ای فرزندان من! با میل و رغبت مسلمان شدید و با اختیار هجرت کردید ... شما می‌دانید، خداوند چقدر پاداش فراوان برای مسلمانان در جنگ با کافران آماده کرده است. پس بدانید که سرای ماندنی بهتر از سرای فناپذیر است.

خداوند متعال فرمود (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبور باشید و یک‌دیگر را به صبر و پایداری سفارش کنید و با آمادگی مراقب کار دشمن باشید و از خدا بترسید، امید است که رستگار شوید ...)

سپس برخاست و سلاح‌های آنان را حاضر کرد و لباس جنگ را یکی یکی بر آن‌ها پوشانید آنگاه آنان را به سوی میدان جنگ بدرقه کرد.

پسران با تکبیر و "لا إله إلا الله" گویان رهسپار شدند درحالی که از خداوند می‌خواستند که دینش را به وسیله‌ی آن‌ها تقویت نماید و به آن‌ها شهادت در راهش را روزی دهد.

در میدان جنگ

هنگامی که اولین پسرش به شهادت رسید هر کسی که او را می‌شناخت برای او دلش سوخت ... چگونه مواجه خواهد شد با خبر شهادت فرزندش بعد از، از دست دادن پدر و دو برادرش؟! ... آن‌ها نمی‌دانند آنچه بعداً به وقوع می‌پیوندد، عظمت بیشتری خواهد داشت!!

مسلمانان پیروز شدند ... شهدا شمرده می‌شوند ... چهار تن از آن‌ها فرزندان خنساء بودند ... وای ... چگونه این خبر را به او برسانیم؟ ... او می‌میرد ... وای ... وای...!

خنساء از مراجعت کنندگان از میدان جنگ استقبال می‌کند ... از کسی درباره‌ی فرزندانش سؤال نکرد و فقط سؤال او فقط درباره‌ی اخبار جنگ بود! هنگامی که به پیروزی مسلمانان پی‌برد، اشک‌های شادی بر چهره‌اش جاری شد در حالی که "لا

ولی ... خبر ... چگونه به او گفته می‌شود ...؟! ...

ای مادر ...

نه ... نه ... ممکن نیست ... من گریستن او و زاری او را بر دو برادرش فراموش نمی‌کنم.

گویا خنساء خبر را از چشمان آورندی آن دانست، پس گفت: آیا خداوند مرا با به شهادت رسیدن آنان گرامی داشت؟

ولی ... خبر ... چگونه به او گفته می‌شود ...؟! ...

پس جواب داد: بله ... آن‌گاه زیر لب زمزمه کرد: (هرگز کسانی را که در راه کشته شده‌اند، مردگان مپندار، بلکه زندگانند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند) سپس چشم به افق دوخت در حالی که می‌گفت:

سپاس مخصوص آن خدایی است که با شهادت آن‌ها به من بزرگواری نمود و شرف داد و امیدوارم که مرا با ایشان در جایگاه رحمتش جمع کند، (محشور کند).

درس پنجم

پیشگامان نور

در زنگ آخر بودیم. خانم معلم به ساعتش نگاه کرد و گفت: درس کافی است! اما هم‌اکنون می‌خواهم پیرامون جشنی بزرگ که در هفته‌ی آینده در مدرسه‌ی ما برگزار می‌شود، سخن بگویم. می‌خواهیم در این جشن شخصیتی را گرامی بداریم که مقامی بزرگ و ارزش والایی دارد. بنابراین از شما می‌خواهم که پدران و مادران خود را برای حضور در آن دعوت کنید. سر و صدا در کلاس زیاد شد.

دانش‌آموزان از همدیگر پرسیدند: چه کسی از نظر قدر و مرتبه بلندتر و از نظر مقام گرامی‌تر است ...؟! معلم گفت: همه چیز معلوم خواهد شد.

زنگ به صدا در آمد و از کلاس خارج شدیم. در راهرو معلم مرا صدا زد و گفت: ای سمیره! فراموش نکن که همراه مادرت در مراسم حاضر شوی.

و هنگامی که به خانه رسیدم با پریشانی و ناراحتی وارد اتاق شدم و به مادرم سلام کردم و غمگینانه به او گفتم: این دعوتی برای پدران و مادران جهت شرکت در جشن گرامی‌داشت است ...

لبخند زد و گفت: چیزی زیباست ... با هم شرکت خواهیم کرد.

در گوشه‌ی اتاق نشستم و به تصویر پدرم نگاه کردم ... "ای کاش پدرم زنده بود تا در جشن همراه ما شرکت کند... دانش‌آموزان همراه پدران و مادران خود می‌آیند.

مادرم با مهربانی به من گفت: ای سمیره، چه می‌گویی؟! پدرت معلم بود، او درس و مدرسه را رها کرد تا از دین و کرامت و وطنمان دفاع کند. از نظر گفتار راست‌گوترین مردم و از نظر کردار نیکوکارترین آن‌ها بود ... در راه حق به شهادت رسید تا همشاگردی‌های تو بتوانند در امنیت و آسایش زندگی کنند ... و این عزت و افتخاری برای تو است. تو دختر شهیدی و این امر بزرگی است ...

سخن مادرم را نمی‌فهمیدم ... فکر می‌کردم که پدرم فراموش شده است و جز نامی از او باقی نمانده است. آن شب با یاد روزهایی که پدرم همراه ما بود، خوابیدم.

مدرسه شلوغ بود. در سالن مدرسه جایی برای نشستن نبود. من و مادرم در آخر سالن نشستیم. مدیر آمد و به ما اصرار کرد که در اول [سالن] بنشینیم.

مراسم آغاز شد. هنگامی که پرده کنار زده شد ... زیر نورهای رنگارنگ سرخ و زرد و سبز ... تصویر بزرگ پدرم دیدم ... بسیار شگفت‌زده شدم ... نمی‌توانستم باور کنم که این پدرم است

هان! این مراسم برای بزرگ‌داشت پدرم برپا شده است.

خانم مدیر مقابل جمع ایستاد و شروع به سخن گفتن کرد.

ما در این‌جا جمع شده‌ایم تا گرامی بداریم انسانی را که جان خود را فدا ساخت و از عقیده‌ی خود و بزرگواری ملت خود دفاع کرد ... شهیدان در یاد و خاطر ما هستند.

آن‌ها از نظر ایمان و عمل بهترین مردم‌اند ... هرگز آنان را فراموش نمی‌کنیم ... و بر ما واجب است آن‌ها را همانند چراغی بدانیم که ما را به راه حق هدایت می‌کند.

قلبم به شدت شروع به تپیدن کرد. به تصویر پدرم می‌نگریستم. گویا به من لبخند می‌زد، زمانی که در اندیشه‌ها غرق بودم. مادرم مرا صدا زد: برخیز دخترم خانم مدیر تو را صدا می‌زند ...

پس شنیدم که می‌گفت: از دخترم سمیره می‌خواهم که بیاید و این هدیه را از طرف مدرسه بگیرد.

درحالی که حاضران صلوات می‌فرستادند با خوشحالی دست می‌زدند، به سوی تریبون رفتم.

درس ششم

غنیمت شمردن فرصت

۱- در هنگام فرصت بشتاب و عجله کن، (فرصت را غنیمت بدان) و برحذر باش از فوت و از دست دادن آن / زیرا رسیدن به عزت و بزرگواری در دستیابی به فرصت‌هاست.

۲- روزگار کودکی (جوانی) عمرت را غنیمت بشمار / زیرا عمر اگر با پیری زیاد شود، کاهش می‌یابد.

۳- دنیا تنها مانند خیالی زودگذر است / که چندان پایدار نیست و همچون اخباری است که روایت می‌شود.

۴- تلاش خود را به کار بند و بشتاب، و بدان که هرکس / بامدادان به شکار اقدام کند، صید و شکار می‌یابد.

۵- حرص و آز را رها کن تا در آسایش زندگی کنی / هر که حرص و طمع ورزد خیلی کم به آرزویش می‌رسد.

۶- گاهی به چیزی که به سود و نفع آن امیدواری، ضرر و زیان می‌رساند / چه بسا تشنه‌ای که آب صاف در گلویش گیر کند.

۷- این پند و حکمت مرد دانشمندی است / آن را غنیمت بدان، زیرا بهترین دستاورد است! (آنها شکار کن زیرا نیکو شکاری است).

سامی البارودی

محل تولّد بارودی در مصر است. او تلخ و شیرین روزگار را چشیده است و تجربه های با ارزشی را در زندگی اش جمع کرده است.

شاعر در این قصیده جوانان را به استفاده از فرصت ها برای رسیدن به شرافت و بزرگی تشویق کرده است.

و معتقد است فقط کسانی که کوشش می کنند در زندگی موفق می شوند.

و (معتقد است) که مردم در جامعه او عمرشان را تباه می کنند مگر افرادی که اخلاقی خوب دارند و حقیقت زندگی را شناخته اند.

بارودی حس کرده است که کشورش از [چیزی] جز تنبلی و سستی رنج نمی برد پس به سعی و تلاش و کار کردن فرا می خواند.

درس هفتم

به قرآن پناه ببرید

پیامبر اکرم (ص) فرمود: "وقتی که فتنه ها همچون پاره های شب تاریک بر شما پوشیده شد، پس به قرآن پناه ببرید."

قرآن نور و هدایت گری است که جامعه ی بشری را از مرگ به سوی زندگی و از ناامیدی به امیدواری و از تنبلی به سوی فعالیت و از سکون به سوی حرکت، در می آورد و به مردم اجازه نمی دهد که دنیا را به بهانه ی دستیابی به آخرت، رها کنند، بلکه دنیا را وسیله ای برای رسیدن به آخرت، قرار می دهد.

و هم اینک به برخی آیات درباره ی این موضوع، توجه کن:

همانا قرآن کریم بخشش های طبیعی و نعمت های الهی را به عنوان روزی برای انسان و وسیله ای برای بقا و دوام زندگی اش و عاملی برای حرکتش به سوی کمال و رشد، شمرده است.

(و از آسمان، آبی پربرکت فرود آوردیم، پس بدان [وسیله] باغ هایی رویانیدیم ... برای روزی بندگان) بنابراین انسان را از محروم کردن این نعمت ها بر خودش، بازداشته است (ای کسانی که ایمان آورده اید، چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای شما حلال کرده، حرام مشمارید)

و این فراخوانی، یک پیام عمومی برای تمامی فرزندان بشر است، و ویژه‌ی ثروتمندان نیست (بگو: زیوری را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را، چه کسی حرام گردانیده؟ بگو: این (نعمت‌ها) در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند).

باید که انسان برای استفاده و بهره از این نعمت‌ها در راه حرکتش به سوی کمال و رشد، تلاش کند و مسؤولیت خویش را در برابر آفریده‌اش فراموش نکند.

در حقیقت قرآن تأکید می‌کند که این جهان دارای سنت‌ها و قوانین غیر قابل تغییر است (و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت) و هر که از این سنت‌ها استفاده کند به هدفش می‌رسد، و هیچ فرقی در آن میان وجود ندارد که انسان به خدا ایمان داشته باشد یا نداشته باشد، مسلمان یا غیر مسلمان باشد، زیرا اسم‌ها و لقب‌ها و عنوان‌ها تا زمانی که به عمل نزدیک نشوند (همراه عمل نباشند)، هیچ ارزشی ندارد.

و این انسان ناامید نمی‌شود، اگرچه ببیند نیروهای کفر بر جهان مسلط شده‌اند، زیرا او ایمان آورده است به این که (زمین را بندگان شایسته به ارث می‌برند) و می‌داند که فقط حق ماندگار است و (می‌داند) که (باطل نابودشدنی است).

(و می‌خواهیم که منت نهیم بر کسانی که در زمین ضعیف نگاه داشته شده‌اند و آنان را پیشوایان گردانیم، و ایشان را وارث (زمین) کنیم).

منبع : www.almoalem.blog.ir

بهنام منادی / دبیر عربی

شهرستان پارس آباد